

اقانجفی قوچانی و گزارشی از نخستین اشغال عراق

سید محمد حسن قوچانی مشهور به اقانجفی قوچانی (۱۲۹۵ ق قوچان - ۱۳۶۳ ق / ۱۳۲۲ ش قوچان) از علمای مشهور ایران در اوایل قرن چهاردهم هجری است که به واسطه کتاب مشهورش «سیاحت شرق» نزد همه ایرانیان شناخته شده است.

اقانجفی قوچانی هنگام وقوع جنگ بین المللی اول در عراق و شهر نجف حضور داشت و به واسطه حضور مستقیم، شاهد حوادث قابل توجهی از اشغال عراق و شهر نجف توسط انگلیسی ها بود.

اقانجفی در این گزارش که در بخش های انتهایی کتاب «سیاحت شرق» آورده است به توضیح مشکلات مردم عراق که از یک سو تحت حاکمیت عثمانی قرار داشتند و از سوی دیگر شاهد اشغال سرزمین شان به دست انگلیسی ها بودند می پردازد. درگیری ها و منازعات داخلی به همراه قحطی و گرسنگی و مرگ و میر فرزندان و کودکان، این فشار و سختی را بر مردم مضاعف می کرد و خود او از جمله کسانی است که فرزندش بر اثر گرسنگی جان سپرد. شرح چگونگی هماهنگی یهودیان بغداد و عراق با اشغالگران انگلیسی و سیاست های قبض و بسط انگلستان در این گزارش خواندنی است؛ گزارشی که به جهات مختلف بی شباهت به حوادث فعلی عراق تحت اشغال نیست. قبلا از خوانندگان محترم به خاطر متن ثقیل گزارش، که به سبک ادبیات همان دوره زمانی نگارش یافته عذرخواهی می کنیم.



آلمانی ها را اگر چه طلاب نجف لقب مویدالاسلامی داده بودند به واسطه طریقت او با روس متحوس، لکن از جهت دیگر به حيله و دسایس، عثمانی احمق را پس از ده ماه از جنگه داخل نمودند و خانه اش را سوختند و اعلان سفر بذلک (کذا) داد طبل جنگ را در کوچه های کربلا و نجف بنواختند. چنان بدهیبت صدا داشت که دل ما از همان صدای خالی هم طپیدن گرفته فهمیدیم که هیچ شجاعتی نداریم، چون گفته شده است:

دلبران نترسند ز آواز کوس که دو پاره چوب است و یک پاره پوس لکن نه فقط همین بوده است چون دارای روح جنگ است و از جنگ غالب مردم می ترسند بالجمله بنای مسلح شدن ذخیره و عساکر احتیاطی گردید که برای مثل چنین روزی به نظام وظیفه رفته بودند که آن روز، روز طرح ریزی و ایجاد صور ذهنیه و تعلیمات بود و امروز تحقق و خارجیت پیدا کردن بود.

غرب که از خود نظام وظیفه در هول و هرب و گریزان بودند که شبیه و نمایش جنگ بود، از خود وقوع جنگ خارجی به طریق اولی گریزان بودند، و عمده همان خونسردی دو صنفی بود که نظر عناوی تبیین ترک و عرب ایجاد شده بود. یعنی علاقه ضدیت و عناد بین عرب ها و ترک ها بود نه آشنایی و محبت و عشایر بری. ابتدا به لوازم رعیتی عمل نمی کردند فقط همان اهل المدر (دهاتی ها) و کلوخ نشین ها، فی الجمله آشنایی مجبوری داشتند و رابطه وطنی محکم ترین

روابط است، بعد از رابطه خویشاوندی، حتی غالبا بر رابطه مذهبی یچرید و الا عرب ها از جنگ ترسی و گریزی از قدیم الایام نداشته اند، بلکه همه ساله دو طایفه از کرد و شمر در خود نجف بینشان ناثره جنگ مشتعل بود، یک هفته و دو هفته بازارها بسته می شد و از یکدیگر قتل و غارت می کردند و در صدر اول نیز چنان اتحاد و شجاعتی بروز دادند که عالم را متزلزل ساختند و متحیر نمودند.

و یک ترک از اسلاتبول تازه حکومت نجف داشت و بر عرب ها در این موضوع سخت گرفت و جدا مطالبه کرد. عساکر احتیاطی را حتی به خانه ها تهاجم می نمود و زن ها را تفتیش می نمود، چون عرب ها به لباس زن پنهان می شدند.

کم کم عرب ها استمداد از عشایر بیرون نمودند. ساعت هفت از شب غفلتا فضای نجف پر از صدای تفنگ و هیاهوی عرب ها و بر ضد حکومت قیام نمودند، ما از خواب بیدار شدیم دیدیم خواب بر ما حرام شده. چایی گذاریم و در استماع صداهای هزارها تفنگ و حوصه های ناهنجار عرب ها شدیم.

مهمانی از طلاب که تازه از ایران آمده بود در آن شب داشتیم، او بسیار در ترس بوده، صبح بردم او را به حصار و حصن و حصین مدرسه داخل نموده برگشتم تا طرف عصر عرب ها ادارات دولتی را گرفته دفاتر و اسناد را تماما آتش زدند و اثاثیه را چاییدند و عساکر که از بغداد آمده بودند تماما در یک کاروانسرای محصور گشتند و پشت بام را سنگر نموده بودند ناثره حرب بر پا بود.

آقای کلیددار مهلت خواسته داخل کاروانسرا گردید و از حکومت خواستار اصلاح و تسلیم گردید. حکومت در بین این که در پشت بام آلدرم بلدرم می کرد، ناگهان دید از وسط کاروانسرا زمین شکافته شد، سر کله عربی با تفنگ نمودار گردید که از بیرون کاروانسرا نقب زدند و از وسط کاروانسرا سوراخ نمودند، از بالا دو پله یکی نموده خود را به کلیددار رسانیدند، اسلحه خود را داد و به سید دخیل گردید، حکومت را کلیددار برد به منزلش.

عرب ها عساکر را خلع سلاح نمودند، قاطرهای سواری شان را هم خواستند بگیرند به شفاعت کلیددار نگرفتند بدون سلاح رفتند به بغداد.

نجف ماند برای عرب ها، چهار نفر شیخ که همیشه با هم دشمن و در جنگ بودند، با یکدیگر متحد شده حکومت نجف و حومه نجف را به راه بردند و تمام ادارات دولتی را به کار انداختند و یک سلطنت مستقله ای بر پا نمودند. خوب در تنظیم و تأمینات کوشیدند. با آن که معروف است دو سلطان در یک مملکت نگنجند و اینها چهار نفر دشمن در یک بلد گنجیدند. از اینجاست که می گویند عرب در علم اداری ممتاز است مرضعه ای که ماهی دو تومان به خون جگر به او می دادیم پس از قریب یک سال آمد که بیاید بچه تان می خواهد بمیرد. من و والدهاش رفتیم در آخر محله منزل مرضعه و من یک طرف بچه نشستم، مادرش در یک طرف و بچه هم در حال جان کندن بود. پس از نیم ساعتی تسلیم شد. با یک دو نفر از رفقا از طرف تلمه بردیم به وادی السلام دفن نمودیم.

کربلا نیز تاسی به نجف نمودند و با حکومت درافتادند لکن نتوانستند فائق شوند و از نجف استمداد نمودند. سیصد نفر عرب خونخوار رفتند به طرف کربلا. وقت

طغیان آب فرات بود که برای محفوظی شهر نو کربلا در سر ربع فرسخی سده بسته بودند و دارالحکومت در آخر شهر نو کربلا بود. نجفی‌ها قبل از ورود به کربلا اول سده را خراب نمودند. آب از یک طرف حمله نمود. نجفی‌های شیطان هم از یک طرف حکومت بیچاره با عساگر خود سوار شده فرار نمودند، به طرف بغداد، نجفی‌ها مقداری پول از پولدارها چاییدند و با یک فخر و مباهات برگشتند.

عرب‌ها در این کارشان عاقبت‌اندیشی نداشتند، فقط دفع‌الوقت بود. فردا خدا کریم است و ستون به ستون فرج است. با آن‌که تزویقات شیطان الدول انگلیس بود که زمینه کار او صاف شود و علی‌الجمله کشتی‌های روس و فرانسه و انگلیس داخل بحر احمر شد و بندر جبل طارق را از بیگانه مسدود نمودند و به ساحل چناق قلعه و داردانل حمله‌ور شد تحت البحری‌های آلمان به یک درجه آنها را به سواحل یونان و غیره مستاصل نمود، لکن بالاخره فرانسه کار خود را نمود، به سواحل بیروت و شامات عساگر خود را پایین نمود.

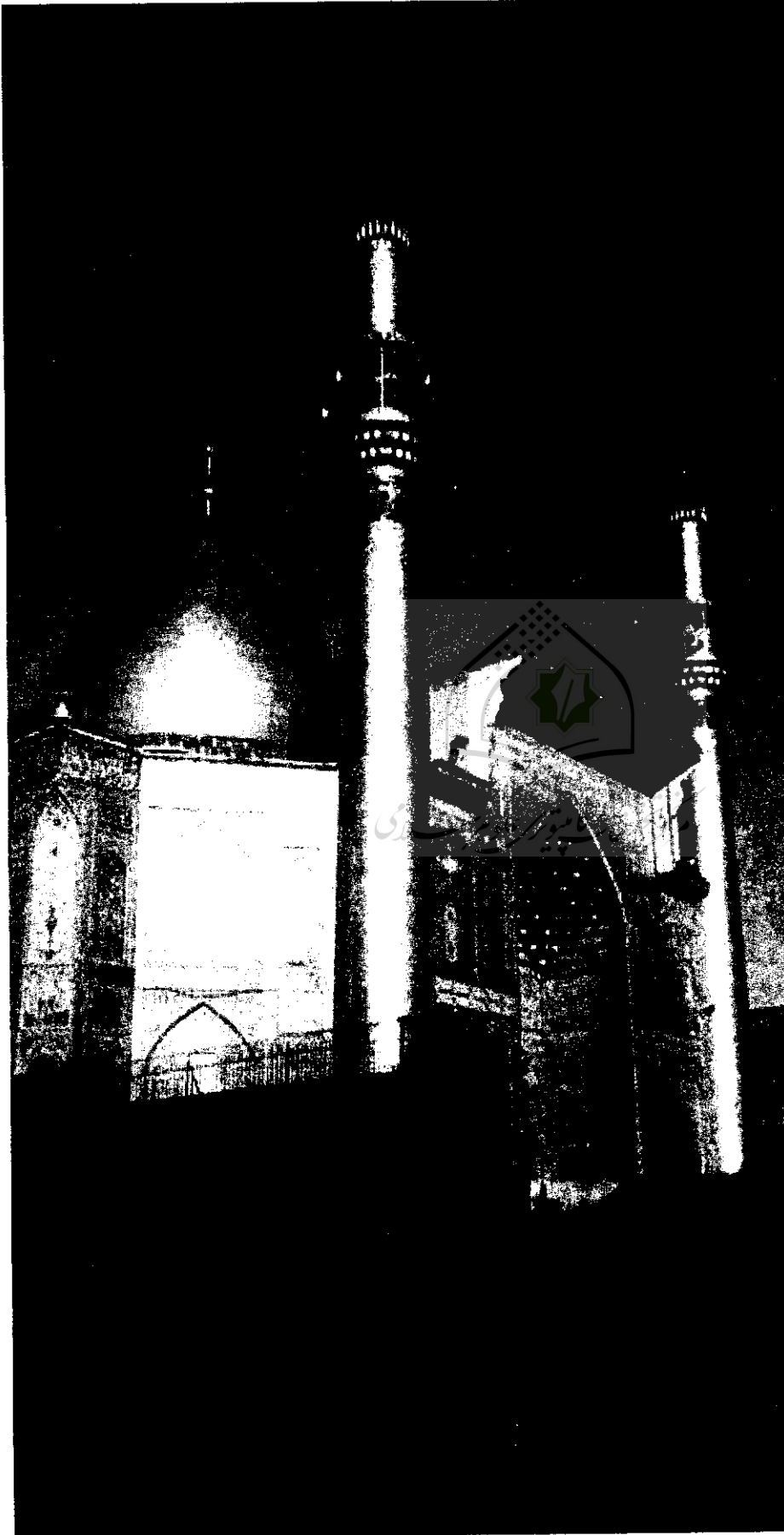
انگلیس حجاز را به یک کلمه حرف که شریف حسین سلطان عرب است، از چنگ عثمانی درآورد و خودش داخل بصره گردید، هشتاد هزار ترک در قبال داخل عراق شد. هیچ عسگری مثل ترک جنگی و متهور نیست. چون عثمانی همتش بر استرداد قفقاز از روس

و، به عسگر عراق امداد نکرد. نهایت علما را رانگیخت که حکم به لزوم دفاع نمایند و عشایر را همیج بر دفاع نمایند. لکن چه فایده؟ عشایر کوفی بودند، رفتند و در حین قرار انگلیس از بصره و هلهله بودن زنان بصره از خوشحالی شجاعت مسلمین نون جهت، اعراب نیز رو به عقب فرار نمودند و عسگر رک را نیز فراری کردند. قمندان عثمانی [یکی از فرماندهان عثمانی] خود را انتحار نمود، سیدی از جتهدین عرب از غصه خون قی کرد و مرد. چون برب‌ها در حین فرار، خیمه سید را غارت نمودند، نزعلی بی‌غیرت انگلیس پرست بر عثمانی‌ها که در میان طراده‌ها می‌خواستند شط را عبیره کنند به طرف بران، شلیک کرد و طراده‌ها را پر از جنازه نمود، که من باذن نیستم شما را به مملکت راه دهم، عثمانی خائباً باسراً عقب ننشست.

نگلیس دست از پا درازتر ثابا از کشتی‌ها بیرون شد، اخل بصره و از آنجا به اردوگاه عثمانی گندمی که رای آذوقه عسگر عثمانی تهیه کرده بودند، که هزارها بروار بود آتش زد و از آنجا در کوت اماره اردو زد. عرب‌های بی‌غیرت و جلف، رنگین داخل خانه‌هاشان بدند، خیال کردند که عثمانی که چندان بد تسلط و صرفی بر آنها نداشت و مالیاتی از آنها و نظام وظیفه می‌گرفت، حتی آذوقه ساخلوی عراق و بغداد را از سلامبول می‌فرستاد، خیال کردند مع‌ذالک بدتر از گلیس است و انگلیس آنها را راحت و آسوده خواهد داشت و این خیالی بود فاسد.

نگلیس دو جنگ به نامردی نمود. به این معنی که ک‌ها وقتی که با هندوهای بی‌دست و پا، دست و خن می‌شدند و جنگ فقط به سلاح ایض و سرنیزه تخر می‌شد و قوای ناربه طبقاً للقانون و تمتضی الانصاف از کار می‌افتاد، انگلیس به نامردی و مرتبه مخالفاً للقانون هند و ترک را هدف هزارها صت تیر و رشاشه قرار داد و هشتاد هزار هند و ترک به خاک هلاکت انداخت. چون در این صورت البته

تاریخ
انگلیس
در
ایران
۱۲۸۲





دید که باید امید از زندگانی هندوها برداشت. چون از دست ترکان خلاصی نداشتند. و علاوه غلبه هم با ترک خواهد بود، لذا هندوها را خود به دست خود کشت، که از ترکان هم کشته باشد و غلبه هم نداشته باشند، بلکه شکست هم بخورند و به همین انصاف کشی در این دو جنگ بغداد را بعد از چند ماهی متصرف گردید. آنچه عثمانی‌ها در روزنامه‌هاشان داد زدند، که انگلیس برخلاف قانون بین دول با ما می‌جنگد، انگلیس هم به قوانین موضوعه می‌خندید، می‌گفت: امروز قانون ثابت از دهن توپ دیده و شنیده می‌شود، و رای این قانونی نداریم.

عثمانی‌ها بعد از آن که بغداد را تخلیه نمودند و در سامره اردو زدند. یهودی‌های بغداد که بالغ بر هشتاد هزار جمعیت بود پیش‌بینی نموده که خود را در پیشگاه دولت جدید شیرین نمایند. لذا به خیال آن‌که به زودی اردوی انگلیس وارد بغداد می‌شود، مراسم مهمان تازه وارد را به جا آوردند یعنی تهیه غذای پانصد هزار نفر را دیدند، از گاو و شتر و گوسفند خیلی کشتار نمودند برای خورش و برنج به اندازه‌ای که وافی باشد. این جمعیت را طبخ نمودند، که البته صد تفرار برنج که هفتصد خروار برنج می‌شود طبخ شد. من دو تومان اگر خرج بردارد، با لوازم دیگر قریب صد و پنجاه هزار تومان می‌شود.

وقتی که طبخ مهیا شد، تمام شاه کوچه و بازارها را حصیر فرش نموده، برنج مطبوخ را روی آنها ریخته و گوشت‌ها را روی برنج ریخته و ناهار را در پهلوهای آن پهن نموده به طول درازی کوچه بازارها از این غذا مهیا بود. و اردوی مهمان تازه تا سه روز وارد نشد پس

از یک شب ماندن و سگ‌های بغداد شکمی از عزا درآوردن مانده غذاها متعفن شده حمال گرفتند. تمام غذای متعفن شده را به دجله ریختند که اگر دجله نبود ناخوشی، وبا را احداث نموده بودند.

الحمدالله که به آرزوی خود نائل نشدند و خرهای منافق اگر در مذهب با مسلمانان شرکت نداشتند، و لکن رابطه وطنی که و حب الوطن جلیلی آدمیزاد، بلکه حیوانات است و در بین موجود بود، چه شد که مثل زن‌های فاحشه هر روزی یکی را به آغوش کشند تا مگر عزتی به دست کنند. و لکن ایشرهم یا نه ضربت علیهم الذله و المسکنه که تا قیام قیامت کمر راست نکنند.

مود سرکرده اردوی عراق در انگلستان ملقب به فاتح عراق گردید، بعد از سه روز وارد بغداد گردید. با یک تبحر خاص از سر نیم فرسخی تفنگ گرفته یک تیر به جانب سرایه و دارالحکومه خالی نمود، پس از آن داخل شدند با یک شوق و شغفی مالا کلام و زبان حالشان گویا بود:

کجا رفتند آن رعنا جوانان کجا رفتند شیران و شجاعان بلکه آشکارا شنیده می‌شد که منم فاتح عراق و فاتح پایتخت بزرگ مسلمین، چه شد آن دست بلندی که با آواز بلند دعویش بود، که من مالک اشتر دارم.

و از آن بالاتر آن‌که دو روزی نگذشت که چشم از عراق و غیر عراق پوشید و به درک واصل گردید، و لکن انگلیسی‌ها چنه نجسه این سرکرده بزرگشان را با آیین مسلمان‌ها دفن نموده بر قبر او بقعه و بارگاه ساختند. در قبال بقعه معظم و بارگاه موسی بن جعفر (ع) و زیارتگاه خود ساختند تا مسلمانان از سنی و شیعی

سوزند بلکه دانایانشان دق کنند و بمیرند و قلیل منهم لکن اکثرهم لا یفقهون. و فرانسه نیز شامات را مغال نموده و تا سر حد کرکوک و موصل یا انگلیس ر به هم آوردند، و جزیره العرب بالکلیه از ید عثمانی ه چندان یدی نداشت خارج گردید.

پان حال فرانسه نیز رجزخوانی ها داشت با بنی امیه صوص یا معاویه که در زمان جنگ صفین قیصر روم بست یافته در سواحل شامات عساکر خود را پایین بده، معاویه نوشت کلب از روم بیرون شو و گرنه لله با علی صلح می کنم و تو را از سلطنت بیرون کشم چنانچه زردک را از زمین خیسیده بیرون کشند و چوپان گله خنزیرت کنم و به همین کاغذ برت آمیز چنان عساکر روم گریختند که به پشت رشان نگاه هم نکردند، بین تفاوت ره از کجاست تا کجا؟

در این زمان حتی ما شیعیان حسرت یک معاویه ای و یک خالد بن ولیدی، مالک اشتری و هاشم عرقالی و سر بن خطابی باید داشته باشیم و به آرزوی خود نائل گردیم و لکن ایرانیان مالک اشتری پیدا کرده اند، خدا بید کند.

گلیس بعد از ورود به بغداد و جنگ مختصری در امره و اخراج عثمانی ها از عراق و اشتغال به نظم و تیب حکومت و دوائر دولتی در عراق، نجف و کربلا را یک سال و نیم به دست خود عرب ها واگذار نموده د و متعرض حال آنها نشد. آنها کانه دولت مستقلی دند در حومه نجف و کربلا و دوائر دولتی را مثل زمان مانی اداره نمودند و مالیات و گمرکات را برای خود خود می داشتند و حافظ نظم و نسق در حوزه خود دند.

س از یک سال و نیم حکومت های مسلمان در کربلا نجف و کاظمین و سامره نصب نموده که احترام ماهد مشرفه مقتضی است که در آنها کافری حکومت ند، مسجد سهله و کوفه هر جایی از آنها خراب بود، بی و تعمیر نمود و جهت ضیاء آن دو مسجد ماهانه ت مقرر داشت و خادم های آنها را شهریه داد که زوار کما فی السابق اذیت نکنند.

محرم جهت تکایا و مجالس روضه، قند و چایی و ت حواله نمود. کم کم به زبان ها انداخت که او را دعا ند و به زبان اجلاف عرب ها انداخت که عیسی از تمد(ص) بالاتر است، چون لقب او روح الله است. حبیب الله و البته روح مقدم بر حبیب است چون یم دوئیت و غیریت را داده است و این ایراد را بر لب می کردند.

از جمله شاهکاری هایی که جلب قلوب خرمقدسین را ود، پشت اسلام را شکست این بود که در این اواخر حصول موقوفه ای که ماهی بیست و چهار هزار رویه شد و از هند جهت خصوص و مجتهدین تقسیم شد در نجف و کربلا آن را نصف کرده و مجتهدین فقرای طلاب نمی دهند و من به دست خود تقسیم کنم، اداره ای باز نمود مخصوص تقسیم این دوازده ار رویه، آنهایی که محض چهارشاهی دنیا لباس علم را پوشیده بودند، رفتند به وسائلی اسامی خود تر دفتر مالک دوزخ ثبت نمودند و به یک دلت مالا می در هر ماهی می رفتند، این دراهم معدود را از او گرفتند و ادعیه خالصانه خود را حضورا و غیابا تقدیم داشتند.

مقدسین، بلکه کفار، منافقین، میکرب و

حشرات الارض دیدند انگلیس عجب مقدس است دست بالای دست بسیار است. این یقینا از اهل رحمت است و عثمانی ملعون که دین نداشت تا به مقدس چه رسد به یک لاله الا الله خشک و خالی. می خواست خود را به جرگه مسلمین داخل کند، اما جناب انگلیس ملتف است پول خرج می کند جهات اسلامی ما را که خراب شده بود و کسی به فکر نبود، دارد تعمیر و ترمیم می کند، و شب و روز کانه در فکر اسلام است. از تعمیرات زوایای مسجد کوفه و سهله و سوخت و خدمه آنها آنجا را موظف داشتن و ترویج مجالس (روضه) حتی نفت سیاه دادن جهت مشاعر سینه زن ها و آجان ها را و ادا داشت تا صبح همراه دسته ها گردیدن... و بالجمله انگلیس که داخل عراق گردیده و بدیهی است که قبله و معراج حرکات دو دنیاست و به حکم ان الناس علی دین ملوکهم، نهروانی هایی از مسلمانان که وجهه باطنی آنان نیز دنیا بود ظاهر گشته، بلکه بی پروا افتخار می کردند و مشی انگلیس را دلیل بر حقانیت خود می گرفتند. جنگ اخلاقی بین مسلمانان خصوصا طلاب شروع گردید و چنان که جنگ لول، شرق و غرب و بحر و بر را گرفته بود و دوش به آسمان می رفت، نجف کانه دل دنیا بود و جنگ اخلاقی و دینی او نیز کم از آن نبود...

روایه باز روزگار و حيله ساز غدار، حکام مسلمین را از مشاهده مشرفه معزول و به جای آنها انگلیسی منصوب گردید و چون نجفی ها را از اشرار روزگار و شجاعان عراق شناخته بود، یک شیطان مجسم و متهور معظمی برای نجف انتخاب نمود و کارونسرای در بیرون دروازه کوفه راه دارالحکومه قرار داد. باطنا از خوف نجفی ها و ظاهرا از جهت استمالت مقدسین که کافر را نباید در شهر بند نجف و خوابگاه علی بن ابی طالب داخل نمود. عرب ها دیدند سیاستشان کما فی السابق مقتضی است که انگلیس را هم مثل عثمانی چشم زخمی بزنند که تا آخر از مناقشات در عملیات آنان اغماض نمایند و از ترس خرده گیری ها زیاد نمانند چهل نفر از عرب های متهور هم قسم شده، شبی را در خارج سور میان قبرستان کمیسون نمودند که حکومت را بکشند در دو شب قبل از نوروز که زوار عرب بسیار جهت زیارت از خارج آمده بودند و کشتن حاکم را در طلوع صبح به طور مخفی که معلوم نشود قاتل نجفی بوده یا خارجی. به اکثریت تصویب شد که چهار نفر داوطلب جهت اقدام این امر معلوم گردید و آنها در میان قبرستان منتظر طلوع صبح ماندند و بقیه داخل نجف گردیدند. قبل از طلوع آفتاب این چهار نفر در دارالحکومه را دق الباب نموده مستحفظی از هندوها مسلما در را گشوده که مقصود چیست؟ گفته بودند شکایتی به حکومت دادیم. از چهار فرسخ راه آمده ایم. گفته بود کمی صبر نمایید حکومت تازه بیدار شده و صورت و سر خود را صابون می زند و شستشو می دهد، تا فارق شود. بعضی خم شده که بنشینند. یک نفر خنجر کشید. سر هندوی بیچاره را در حال قدم به سرعت بریده بود. به سرعت تمام چهار نفر داخل کاروانسرا شده حکومت را دیده بودند که مشغول صابون زدن است چند تیر با شش لول به او می اندازند و او را به خون خود می غلطانند و چند تیر هوایی نیز به طرف عساکر موجود رها کرده و آنها خود را به سردابه انداخته بود و عرب ها به آرامی تمام داخل دروازه و بعد از آن در بازار دکان خود را باز نموده و نشستند و اشتغال به بقالی و کاسبی

خود پیدا می کنند.

از دارالحکومه تلفن به کوفه نموده، رئیس کوفه آمد مطالعه حال نجف، کوچه و بازارها را گردش نمود چیزی نفهمید که قاتل نجفی بود یا بیرونی... بالفور بیچاره چیزی نفهمیده از شهر بیرون رفت. نهایتا به آجان های شهر که در آن وقت اکراد کرمانشاهی لندهور را مستخدم نموده سپرد که درصدد باشید که از عرب ها اگر کسی در زیر عبای خود مسلح است سلاح او را بگیرید، بلکه از این راه حل این معما بشود.

دو نفر آجان به دو برادر پسران یکی از شیوخ نجف بر خورده بود که مسلح هستند، گفته بودند سلاحتان را بدهید. آن دو برادر گفته بودند که شما مسلمان و شیعه و ما هم مسلمان و شیعه، برای کافر مسلط نباید مجد در اذیت ما باشید ما را ندیده بگیرید.

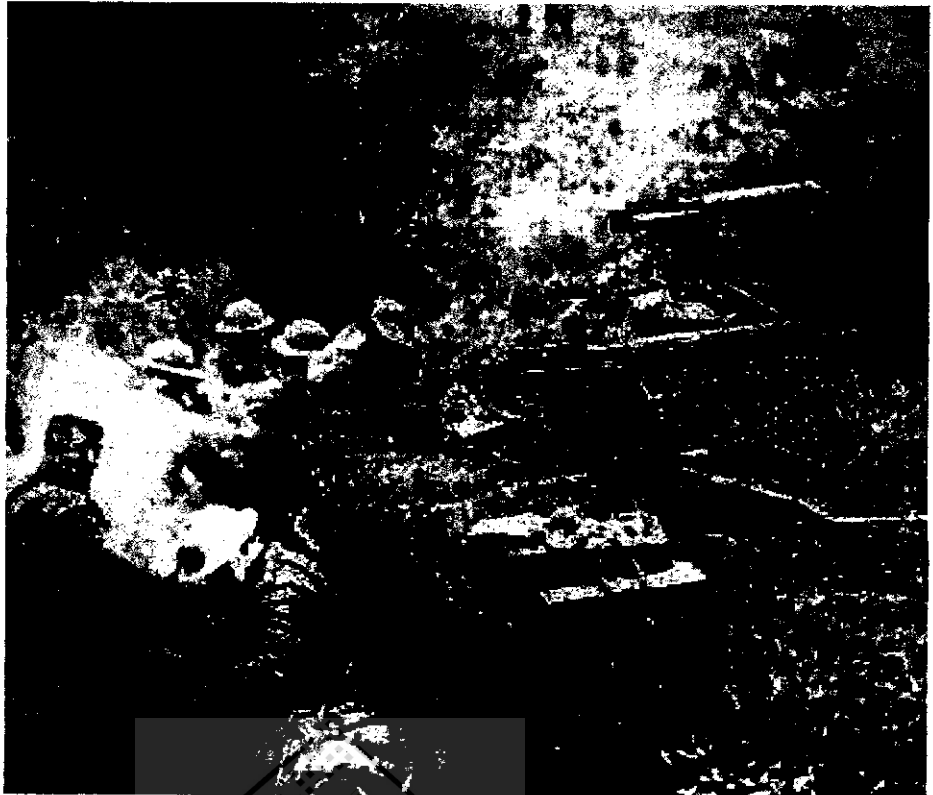
آجان ها گفته بودند، عرب های پدر سوخته خودتان که خائن هستید ما را هم امر به خیانت دولت متبوعه می نمایید. زود تفنگ ها را بدهید و خودتان هم باید استتلاق بشوید. یک برادر به دیگری اشاره ای کرده بود تفنگ ها را از دوش برداشته و گفته بود بگیرید. آجان ها تا ملتفت شده بودند فک هر دو به ضریب گلوله داغون شده بود و این خبر به بلفور که رسید فوراً دروازه طرف خود را بست و...

از نجفی ها دویست نفر سلاح پوشیده و برج و باره شهر را سنگر نمودند. طق طق تفنگ عرب ها و قلقل شصت تیرهای انگلیس فضا را پر صدا و زمین را پر از عزا نمود و فشنگ چون قطرات باران باریدن گرفت.

دروازه ها و رخته ها بسته شد و چاه ها از بیرون خاکریز گردید. علاوه بر سور محیط به نجف، از سیم خاردار به دور نجف سور دیگری کشیده شد... تا کسی از نجفی ها فرار نکنند و کسی از خارج به کمک نرسد و در هر چند ستونی زنگی آویخته و عسگری در آنجا قراول ایستاده که آن زنگ به تکان سیم از چسبیدن لباس عابرین به خارها اگر صدا می کرد در شب تاریک به ضرب گلوله آن قراول آن عابر را مقتول می ساخت و بعد از این سیم خاردار به مساحت بعیدی سنگری زمینی به تمام دوره نجف کنده شد الا نه دریا و شصت هزار عساکر در آن سنگر دایره وار جاگیر شدند و شش انومبیل مورغ زرهی در بین سور سیمی و سد اصلی نجف که هر کدام دارای دو شصت تیر بودند به دور نجف به سرعت برق سیر می کردند.

علی الاتصال صدای مچ مچ فشنگ های شصت تیرها در آسمان نجف بلند بود و به ایوان و گلدسته و گنبد حرم که می خورد نیز صدای بوسیدن احساس می شد... دویست عرب از پشت سور و سائر سنگر مشغول زدن و کشتن شدند. آن لشکر سلم و تور غیر از فشنگ به هوا زدن چاره ای نداشتند و از دماغ کسی خون بیرون نکردند تا بیست شبانه روز نانه حرب چنین برپا بود و در روز دوم و سیم پانصد عرب از عشایر بیرون به کمک نجفی ها آمدند... آن پانصد نفر وارد نجف شدند دیدند که کار نجفی ها زنگی ندارد. شب دیگر باز نصف شب از نجف بیرون شده فرار کرده بودند...

اما حال اهالی در مدت حصار به غایت سخت و به ضیق خنق گرفتار و علاوه بر ترس و وحشت از مال امر از قتل و غارت و فعال مایشاء شدن این کافر بی دین و شیطان بی رحم از کمی آذوقه و خوراکی و آب خوردن و اسباب پخت و پز در کمال شدت و سختی



بودند. این حصار شدن چون غفلتا روی داد هیچ کس در فکر تهیه‌ای نبود، حتی کسبه و تجار نیز تهیه‌ای نداشتند. خصوصاً آب که هر روز می‌بایست سقاها از بیرون بیاورند، به حکمی نایاب بود و عرب‌ها که ممکن شان بود که از آب شور چاه‌ها بخورند، آب‌های شیرین خود را هر کدام که یک من دو منی داشتند به کوزه‌های کوچک می‌نمودند که یک من آب بیش نمی‌گرفت و می‌فروختند هر منی به یک تومان و خوراکی می‌خریدند.

آفازاده و بچه‌های کوچک از آب شور به اسهال افتاده بودند. یکی از آفازاده‌های بزرگ که مرکز مجمع بزرگان در منزل او بود... استکانی به دست می‌گرفت و قسم می‌خورد که هر یک استکان آب را به دو قران می‌خرم هر که دارد بدهد...

اما خوراک تا سه چهار روز فقط یک ناتوا نان پخت نمود، آن هم ناپخته که خمیر فی‌الجمله بسته می‌شد یا نه از تنور بیرون می‌آورد تا ظهر می‌ایستادیم ده سیر نان به هزار زحمت خریدیم به سیزده قران. ما دو روز جهت نان رفتیم بعد نرفتیم آن دکان هم بسته شد.

چهار پنج من برنج هندی خریدیم، یعنی برنج عراق را انگلیس تا توانست حمل به لندن نمود، یعنی بیست و پنج هزار تفرار که هر تفراری هفت خروار...

و انگلیس عوض برنجی که از عراق برده بود از برنج‌های بدیوناک هند آورده بود و آنها ارزانتر بود... در آن حصراری روزگار بر اهل نجف سخت تنگی گرفت و روغن و گوشت ابداً وجود نداشت حتی بزرگان هم نمی‌یافتند. یزی در خانه کسی بود، شنیدم قصاب‌ها او را به نه لیره که چهل و پنج تومان است خریده بودند که بکشند، صاحبش نداده بود...

چون مساله آب خوردن در نجف بسیار سخت بود و جنگ هم شدت داشت تا قریب هفده روز از مراسم

حضرت حق چندسکه ابر در هوا پیدا گردید، همه در قضای منازل خود پرده‌ها به اطراف منازل بستند و سنگی در وسط آن انداختند که اگر باران بیاید جمع شده از آن نقطه سنگ آب سرازیر ظرف گردد. تا شب بیستم جنگ باران نیامد و لکن پرده‌ها همان طور مهر بود. در شب بیستم باران شدیدی آمد. حب‌ها را از آب صاف و از آب کدروی که از ناودان‌ها آمد پر نمودیم. از حیث آب تا چندی آسوده شدیم، لکن از جهات سوخت و آذوقه بسیار سخت بود چون خوراکی‌ها محتاج به پختن بود و هیمة و زغال هیچ وجود نداشت و پنجره و در و تیرچه و صندوق و جعبه و کرسی‌ها را می‌شکستیم برای آتش....

یک شب بعد از این که هنوز ابرها تراکم و هوا به غایت مرطوبی بود، دشمن تهاجم نمود به سنگر عرب‌ها که در بیرون دروازه آب و مسلط بر نجف بود. اتومبیل‌های زره‌پوش علاوه بر رقرق شصت تیرها از خود اتومبیل نیز صدای طق‌طق بلند بود. صدای اتومبیل‌ها و شصت تیرها و تفنگ‌ها از تهاجم دشمن به آن سنگری که پنج شش نفر عرب بیش نبودند از قیژقیژ، ویزویز، طق‌طق، پق‌پق، وق‌وق، گرن‌گرن صداهای که به هم افتاده بود و در هوای مرطوبی زودتر بیشتر به سمع سامعین می‌رساند...

سنگر عرب‌ها را که مسلط بر تمام نجف بود قشون در آن شب گرفت. عرب‌ها مغلوب شدند. جمع شدند در میان صحن بعد از شور و دور، رای دادند که چون بعد از این جنگ فایده‌ای ندارد، هر کس به خانه خود برود، سلاح خود را بگذارد، تا چه پیش آید لااقل نجف سالم می‌ماند.

انگلیس بعد از این که فهمید عرب‌ها دست از جنگ کشیدند و به خانه‌های خود نشستند، یک ساعت و نیم توپ‌های بزرگ را به کار انداخت و فشنگ را از هر طرفی از روی نجف به طرف دیگر پرتاب می‌کرد که عرب‌ها بترسند و این صدای توپ تمام نجف را چنان متزلزل نموده بود که خانه‌ها نزدیک بود خراب شود. من که تا آن ساعت تنرسیده بودم بسیار ترس مرا گرفت. خرابی خانه و در این یک ساعت در میان حیاض قدم می‌زدم... تا این توپخانه خراب ساکت گردید. سیاه‌های از بیرون به دست دسته‌ای از عرب‌ها که موافق با انگلیس بودند دادند که صد و بیست نفر به اسم و رسم مقصرند، باید گرفته شوند و در بیرون دروازه تسلیم کنند و تا این عدد تمام گرفته نشود. حصراری برداشته نمی‌شود و در دروازه‌ها باز نمی‌شود. آن دسته از عرب افتادند به جان مقصرین که یک‌یک دو دو را می‌گرفتند و در بیرون تسلیم می‌کردند... و بالجمله گرفتن آن صدو بیست نفر تا بیست روز به طول انجامید تا آن که آب بارانی که [مردم] گرفته بودند آن هم تمام شد. باز مردم به ضیق خنق و سختی شد گرفتار شدند. یک نفر از مقصرین مانده بود که گرفتار او هفت روز طول کشید...

انگلیس سیزده نفر را در کوفه به دار زد... و صد و چو نفر دیگر را به یکی از جزایر هند محبوس نموده بود پس از یک سال آزاد کرد.

پی‌نوشت‌ها:
۱. بالفور وزیر خارجه انگلیس مبتکر اعلامیه نوامبر ۱۹۱۷ که در پشتیبانی بریتانیای کبیر نسبت به ایجاد میهن ملی یهود در فلسطین تمهد شد.